

جایگاه شخصیت حقوقی

دکتر محمد جعفری هرنندی

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بابل

◆ چکیده:

سؤال اصلی این مقاله متوجه این مسئله است که آیا حق و تکلیف مسلم و قطعی شرعی متوجه اشخاص حقوقی می باشند یا خیر؟ اشخاص حقوقی همانند موضوعات جدید پدیده جدیدی است که در زمان تشریح وجود نداشته و چنانچه در خصوص احکام موضوعات یاد شده تردید و شک وجود دارد و می بایست از عمومات یا اصول عملیه اثبات یا نفی حکم آنها بهره جست، در خصوص «شخصیت حقوقی» هم می بایست یک قاعده کلی را جستجو نمود، در پاسخ به سؤال فوق به نظر می رسد ماهیت شخص حقوقی متمایز از شخص حقیقی است و احکام شرعی مترتب به اشخاص حقیقی متوجه، اشخاص حقوقی نیست.

همت نویسنده اثبات چنین فرضیه ای است.

کلمات کلیدی: شخص، شخصیت، حق، تکلیف، شارع، حکم، تشریح

تحولات کند و تندی که در جهان رخ می‌دهد، و گریزی از آن نیست، بناچار بر نگرشهای انسان بدانچه باور داشته تأثیر گذار است و همین امر یکی از عوامل نسبی گرائی در جستجوی حقیقت است و موجب شده تا گروهی بر این باور شوند که حقیقت ثابتی در جهان وجود ندارد (هراکلیوس از نخستین فیلسوفان یونانی قائل به تغییر بود. وی اصرار می‌ورزید که همه چیز تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود، کلیات فلسفه، نوشته ریچارد یانکین).

در محدوده باورهای دینی و بخصوص دین اسلام که قسمتی از شرایع آن متوجه موضوعات روزمره و روابط میان انسان‌ها است و در یک تعبیر عام بدان‌ها «معاملات» می‌گویند، تغییر موضوع تأثیر بسزائی در اثبات یا سلب حکم نسبت بآن موضوع دارد و همین امر بعضی را بر آن داشته تا تصور کنند شریعت در قالب زمان و مکان تغییر می‌کند در حالی که گروهی دیگر که به نفی حکم از موضوع (با ماهیت تغییر یافته) اذعان دارند بر آنند که آنچه نفی شده یا تغییر یافته در واقع حکم نیست بلکه حکم ثابتی است که برای موضوع جدید و آنچه تغییر یافته ماهیت موضوع است. اگر چه نام خود را از دست نداده باشد نه حکم ولو آنکه در نگاه نخست چنین می‌نماید که حکم تغییر یافته است.

این دو نوع تفکر موجب گفتگوی فراوان گشته تا جایی که گروهی را بر آن داشته تا بگویند: «حرف تواندیشی دینی این است که همه احکام متناسب با عرف زمان نزول وضع شده‌اند. اگر پیامبر امروز مبعوث می‌شد قطعاً بصورت دیگری سخن می‌گفت» (محسن کدیور، نواندیشی دینی و حقوق زن، تحلیل بازتاب اندیشه در مطبوعات و اینترنت، ص ۴۷۵، اسفند ۱۳۸۲) و همین گروه می‌افزایند که «تنها مسئله این است که بدانیم کدام حکم دائم است و کدام حکم متغیر. ضمناً ثابت یا متغیر دانستن حکم در اصالت قرآنی بودن آن هیچ خللی وارد نمی‌کند. اگر این نکته پذیرفته شود آنگاه اذعان می‌کنیم که این گونه احکام متناسب با زمان نزول وضع شده‌اند» (محسن کدیور، همان منبع)

گروهی که این تفکر را بر نمی‌تابند برآنند که اگر بعضی از احکام دین را متغیر و تابع عرف عقلای زمان بدانیم دیگر چه نیازی به شرع و قرآن است و آنچه در واقع میزان اثبات حکم است پذیرش عقلانی است که آن هم متکی به افکار انسانی خواهد بود نه وحی آسمانی.

صرف نظر از این دو دیدگاه، بی‌شک تغییر موضوع یا عنوان در فقه و حقوق موضوعه موجب تفاوت حکم می‌شود چنانکه در قتل که یک عمل فیزیکی است چون عنوان عمد و خطا بخود

گیرد احکام متفاوتی بر آن بار خواهد شد یا تعدد زوجات که در جامعه اسلامی مورد حمایت قانون است ولی در جهان مسیحیت جرم محسوب می شود.

در بحث پیش رو نویسنده بر آنست تا همین مطلب را از منظری دیگر به بحث بگذارد و در صدد است پاره ای از موضوعها که در زمان تشریح دینی وجود نداشته و امروزه تصور می رود در زمره موضوعات دارای حکم شرعی است را بررسی کرده که آیا چنین موضوعهایی که تشابه کاربردی یا اسمی با موضوعات مطروحه در کتب فقهی دارد مشمول همان احکام است یا از شمول حکم شرعی بدور می باشد.

البته پیش از این چنین بحثی در کتب اصول فقه آن هم در بحث اصول عملیه مطرح شده که چون مکلف به موضوع جدیدی برخورد کند و در چگونگی حکم آن دچار تردید شود چه باید کند؟

عمده بحث اصولیان و اخباریان در شبهه تحریمیه که به ترتیب هر یک از آنان از اصل براثت و اصل احتیاط دفاع می کنند متوجه همین مسئله است. اما آنچه در کتاب های اصول فقه مطرح است راجع به موضوعات است که مکلف باید در خصوص آن تصمیم بگیرد ولی در این نوشته خود مکلف که به نحوی موضوع حکم (تکلیف) می باشد مورد توجه قرار گرفته. بدین معنا که آیا اگر اشخاصی یافت شوند که در شرایط فعلی دارای حق و تکلیف در عرف عقلا باشند ولی چنین اشخاصی با چنین خصوصیتی در زمان تشریح حکم وجود نداشته اند چه حکمی خواهند داشت؟

سؤال اصلی:

پرسش اصلی در این بحث این است که آیا تمام اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی مکلف به انجام احکام شرعی هستند یا فقط اشخاص حقیقی مخاطب حکم می باشند.

نظیر این بحث پیش از این در مورد اصناف اشخاص حقیقی در اصول فقه مطرح شده و اصولیان در باب خطابات مشافهه این سؤال را مطرح کرده اند که آیا خطابات عامی که در قرآن آمده متوجه مخاطبان حاضر در زمان نزول وحی است یا همه مکلفان را شامل می شود، حتی کسانی که در زمان های بعد بوجود آمده یا می آیند (مرحوم آخوند خراسانی در مباحث الفاظ کفایه الاصول به اختصار بدین مسئله پرداخته و مرحوم میرزای قمی در کتاب قوانین مقصد اول از باب سوم هنگام بحث از عام و خاص به تفصیل مطلب را بیان داشته است و گویا حوزه های علوم دینی به تصور آنکه این بحث چندان فایده علمی ندارد هم اکنون بدان نمی پردازند ولی

نگارنده برآنستکه چنین بحثی در شرایط فعلی جامعه برای اجتهاد پویا راهگشا است. تفصیل و اثبات این نظر مجال دیگر را می‌طلبد.

سؤال اصلی این مقاله متوجه مسئله مذکور نیست بلکه می‌خواهد بررسی کند که آیا حق و تکلیف مسلم و قطعی شرعی متوجه اشخاص حقوقی می‌باشد یا نه.

اشخاص حقوقی همانند موضوعات جدید (مثلاً استعمال دخانیات، شرکت زنان در امور اجتماعی، پیوند عضلات و خرید و فروش خون انسان) پدیده جدیدی است که در زمان تشریح وجود نداشته و چنانچه در خصوص احکام موضوعات یاد شده تردید و شک وجود دارد و می‌بایست از عمومات یا اصول عملیه اثبات یا نفی حکم آنها بهره جست، در خصوص «شخصیت حقوقی» هم می‌بایست یک قاعده کلی را جستجو نمود.

فرضیه و نتیجه:

نتیجه‌ای که از پاسخ یاد شده بدست می‌آید بستگی به فرضیه اثبات شده دارد. تصور می‌رود سه فرضیه در خصوص سؤال یاد شده قابل طرح است:

نخست آنکه گفته شود همه احکامی که برای اشخاص حقیقی مقرر شده، برای اشخاص حقوقی هم مقرر و ثابت است.

فرضیه دوم این که ماهیت شخص حقوقی از ماهیت شخص حقیقی متمایز بحساب آید و احکام شرعی را متوجه شخص حقیقی داشته و قائل شویم که شخصیت حقوقی اصولاً مورد توجه شارع نبوده و هیچ تکلیف و حقی با محور دینی متوجه آن نیست، و بالاخره سومین فرضیه این است که گفته شود نوع حکم و حق و تکلیف نسبت به نوع شخصیت حقوقی متفاوت است.

نتیجه‌ای که بر اثبات هر یک از سه فرضیه یاد شده مترتب می‌شود متفاوت خواهد بود.

نتیجه فرضیه نخست روشن است و مشابه آن در خصوص اشخاص حقیقی قابل مشاهده و لمس می‌باشد. نتیجه فرضیه دوم این خواهد بود که اشخاص حقوقی از قید احکام دینی رهاوند و مثلاً رباخواری که برای اشخاص حقیقی حرام است برای اشخاص حقوقی، مثلاً دولت، بلامانع خواهد بود.

نتیجه فرضیه سوم بستگی به موارد خاصی دارد که اثبات یا نفی گردد. نگارنده از میان سه فرضیه یاد شده دومی را برگزیده و در صدد اثبات آن است و می‌پندارد که در صورت اثبات می‌توان نتایجی بخصوص در مباحث حقوقی گرفت که از آن جمله است.

۱. حکم ربا.
۲. توجه اتهام و حق طرح شکایت در محاکم.
۳. وکالت مسلمان از سوی شرکتی که کفار تأسیس کرده‌اند علیه مسلمان.
۴. مصوبات مجالس مقننه که اکثریت اعضاء آن کافرند.
۵. پرداخت خمس از معادنی که دولت استخراج می‌کند.

مباحث اصلی تحت عناوین ذیل مطرح خواهد شد

- ۱-۱. صاحبان تکلیف و حق در ادیان الهی.
- ۲-۱. اهلیت
- ۳-۱. جامعه اسلامی و حکومت
- ۴-۱. خانواده
- ۵-۱. شرکها
۲. اثبات فرضیه
۳. حکم ربا برای اشخاص حقوقی.
۴. جایگاه اشخاص حقوقی در جرایم.
۵. نتیجه کلی.

۱. صاحبان تکلیف و حق در ادیان الهی:

۱-۱. مخاطب متون دینی که حاوی احکام و بینش‌ها است، افراد حقیقی هستند و دلیل این امر هم ضمانت اجرائی است که برای احکام در ادیان وجود دارد.

ضمانت اجرای احکام دینی ایمان افراد است که یک امر شخصی و دارای درجه و مراتب گوناگون می‌باشد و حتی کسانی که نخواسته یا نتوانسته‌اند ایمان به آموزه‌های دینی پیدا کنند می‌بایست، اگر چه ظاهراً و با زبان هم باشد، اظهار ایمان کنند و همین اظهار ایمان مورد قبول دستگاه قانونگذاری دینی و قضات محاکم خواهد بود (فقه‌ها برآنند که اسلام آوردن افراد با گفتن شهادتین محقق می‌شود. در این خصوص می‌توان به کتاب‌های شرایع الاسلام، جواهر الکلام و دیگر کتب فقهی مراجعه کرد. مرحوم محقق حلی

در باب حدود می‌گوید: «اسلام آن است که بگوید گواهی می‌دهم که خدائی جز الله نیست و این که محمد رسول خدا است.» اگر چه ارزش واقعی هم نداشته باشد (در آیه ۱۵ از سوره الحجرات آمده است که اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لکن بگوئید اسلام آوریم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده...» همچنین در اولین آیه از سوره منافقین آمده که «چون نزد تو آیند منافقان گویند گواهی می‌دهیم همانا تو رسول خدائی و خدا می‌داند تو رسول اوئی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند». چه اعراب مذکور در آیه نخست وجه منافقان که دروغ اظهار ایمان می‌کردند جزء جامعه اسلامی محسوب شده و همانند یک مسلمان با آنان رفتار می‌شده است.

و چون اجرای احکام دینی منوط به باور افراد است مؤاخذه در ترک احکام هم جنبه فردی دارد و حتی کسانی که تبعیت از دیگران را بعنوان عذر گناه ذکر می‌کنند پذیرفته نمی‌شود (در سوره ابراهیم آیه ۲۱ چنین آمده است: «و روزی که مردم از قبرها برانگیخته و به پیشگاه خدا حاضر شوند در آن روز ضعیفان به گردنکشان گویند ما در دنیا تابع رأی شما بودیم آیا امروز شما هم از عذاب خدا ما را کفایت خواهید کرد؟ جواب دهند که اگر ما را از خدا سعادت هدایت بود ما هم شما را هدایت می‌کردیم اکنون هر چه جزع و التماس کنیم یا صبر و تحمل یکسان است و هیچ از عذاب گریز گاهی نداریم.» و در آیات قرآنی صریحاً آمده که در روز حساب همه از یکدیگر گریزان و هر کس خود باید پاسخ گوی اعمال خویش باشد (در سوره عبس آیات ۳ تا ۷ آمده است: «روزی که گریزد مرد از برادرش و مادرش و پدرش و زنش و پسرش».

از سوی دیگر افرادی که در هدایت مردم خود را وظیفه‌دار می‌دانستند اعم از پیامبران، امامان، مؤمنان این کار را وظیفه شخص خود دانسته تا رضایت خدا را جلب کنند حتی وقتی این افراد در رأس حکومت قرار می‌گرفتند اجرای احکام الهی را بعنوان یک وظیفه شخصی مدنظر داشته نه بعنوان وظیفه حکومت یا هیئت حاکمه و متقابلاً با وجود جامعه یا امت اسلامی، تک تک افراد مخاطب امر و نهی ایشان بوده نه جامعه یا امت اسلامی.

به همین جهت در فرهنگ اسلامی «امت» یا «امام» که در تدبیر امور اجتماعی کنش متقابل داشته‌اند بعنوان شخصیت حقوق دارای حق و تکلیف تعریف نشده و هر جا از این دو سخن به میان آمده مقصود فرد یا افراد بوده نه جامعه یا منصب امامت و لذا می‌توان گفت هرگز تکلیفی از سوی شارع متوجه جامعه نیست.

برای روشن شدن مطلب یادآور می‌شود که در جامعه بشری اشخاصند که «تکالیف» را عهده‌دار می‌شوند و از «حقوق» برخوردار می‌گردند.

اشخاص به دو صورت موجودیت پیدا می‌کنند. یکی بصورت طبیعی مانند افراد انسان که متولد می‌شوند و زندگی می‌کنند و می‌میرند که این گونه افراد اشخاص حقیقی نامیده می‌شوند.

نوع دیگر بصورت اعتباری یا حقوقی وجود می‌یابند بدین معنا که مردم برای عنوانی که اعتبار کرده‌اند، اگر چه در خارج ذهن وجود طبیعی نداشته باشد، شخصیت قائل می‌شوند که این نوع شخصیت را با وصف حقوقی بیان می‌کنند.

شخصیت حقوقی در اصطلاح حقوقدانان عبارت است از:

«گروهی از افراد انسان یا منفعتی از منافع عمومی که قوانین متداول آن را در حکم شخص طبیعی و موضوع حقوق و تکالیف قرار داده باشد» (محمد جعفر جعفری لنگرودی، مقدمه علم حقوق، ناشر: گنج دانش، تهران، سال ۱۳۶۲، ص ۱۳۳)

اصطلاح شخصیت حقوقی مربوط به دوره جدید و پس از علمی شدن مباحث حقوق است و در گذشته و بخصوص زمان بعثت انبیاء و از آن جمله پیامبر اسلام (ص) مطرح نبوده و اگر هم مواردی بتوان در آن زمان یافت که از مصادیق تعریف یاد شده یافت، بشکلی که اکنون در حقوق موضوعه مطرح است در آن زمان مطرح نبوده است.

۱-۲. اهلیت:

در پی تقسیم شخص به حقیقی و حقوقی که هر دو می‌توانند موضوع تکلیف و حق باشند مسئله اهلیت مطرح می‌شود و اهلیت به نوبه خود دارای دو مرحله است، یکی اهلیت تمتع و دیگری اهلیت استیفاء.

«اهلیت تمتع عبارت از قابلیت است در انسان که به اعتبار آن می‌توان دارای حق شود و مورد تکلیف قرار گیرد» (دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۵۱).

و «اهلیت استیفاء عبارت از قابلیت است که قانون برای افراد شناخته تا بتوانند حق خود را اجرا و خود را متعهد سازند» (دکتر سید حسن امامی، همان مأخذ، ص ۱۵۳)

اهلیت در اصطلاح دینی به «حد تکلیف» (در اجرای احکام دینی) و صلاحیت برخوردار بودن از حقوق تعبیر شده و این اصطلاح ظاهراً متخذ از آیه شریفه ۵ از سوره النساء است که در آن آیه رسیدن به حد نکاح (توالد و تناسل) و حد رشد را موجب لزوم تحویل اموال یتیمان از سوی اولیائشان به آنان اعلام فرموده و فقها یکی از ادله بلوغ را همین آیه می‌دانند (و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان انتم منهم و شذاد فاعوا ایهم اموالهم و لا تأکلوها اسرافاً بدرأ ان یکبرو او من کان غنیاً فلیستغف و من کان فقیراً فلیأکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فشهدوا علیهم و کفی الله حسیباً).

براین اساس می‌توان گفت منطق حقوقی اسلام به شخص حقوقی توجه نموده ولی شخص حقوقی را به دلیل عدم وجود آن در زمان نزول وحی و تشریح احکام مورد توجه قرار نداده است و در نتیجه باید اذعان کرد که حقوق و تکالیف دینی از ابتدا متوجه اشخاص حقیقی بوده و شخصیت حقوقی برای توجه تکلیف بدان جایگاهی نداشته است، چنانکه موضوعاتی هم که بعد از تشریح احکام پدید آمده‌اند اگر تحت عمومات دارای حکم داخل نباشند از شمول حکم رها خواهند بود (اصل برائت).

شاید بنظر برسد عناوینی در فقه اسلامی وجود دارد که می‌تواند تعریف شخصیت حقوقی بر آن‌ها صادق باشد و این گونه عناوین در زمان تشریح وجود داشته و لذا نمی‌توان نبودن چنین عنوان (شخصیت حقوقی) را در زمان تشریح به طور اطلاق نفی کرد. برای روشن شدن موضوع به چند مورد که تصور می‌رود نمونه‌ای از شخصیت حقوقی موجود در زمان تشریح باشد اشاره و توضیح داده می‌شود که چنین تصویری درست نیست.

۱-۳. جامعه اسلامی و حکومت:

در مباحث فقهی از جامعه اسلامی و سوق مسلمین و حکومت یا حاکم اسلامی و نظایر آن سخن به میان آمده و ذکر این عناوین و احکام مرتبط بدانها شاید این ذهنیت را ایجاد کند که بهر صورت دین مبین اسلام از «شخصیت حقوقی» غافل نبوده اگر چه آن را در قالب اصلاح علم حقوق و به معنای متداول فعلی آن بیان نکرده است.

در این باره باید گفت چه دین اسلام و چه ادیان دیگر و حتی جوامع بشری مقولاتی را می‌شناخته‌اند که تعریف شخصیت حقوقی بر آنها منطبق باشد، زیرا زندگی اجتماعی بشر ایجاب می‌کرده تا با چنین عناوینی آشنا شده و احکامی را برای آنها قرار دهند، اما ادعای اصلی این نوشتار این است که چنین مقولاتی مخاطب پیامبران برای تبلیغ احکام دینی نبوده و تمام احکام مطرح شده از سوی پیامبران و جانشینان معصوم آنان متوجه افراد طبیعی یا شخص حقیقی بوده است.

به همین جهت در جامعه اسلامی که «حکومت» و «حاکم» دارای اهمیت ویژه است، هیئت حاکم یا دولت آن هم با مسئولیت متقابل و مشترک مطرح نبوده بلکه همواره شخص حاکم بعنوان یک فرد مورد نظر بوده و آنچه میان متکلمان و فقیهان به بحث گذاشته شده، خصوصیت شخص

حاکم است نه هیئت حاکم و مسئولیت تضامنی یا جمعی و حقوق و تکالیف، پاداش و کیفری هم که برای حاکم حسب مورد تعیین کرده اند متوجه شخص او است.

در حقوق موضوعه (نه حقوق دینی) برای شخصیت حقوقی، حق و تکلیف قائل شده‌اند و اگر چه کیفرها را غالباً متوجه اشخاص حقیقی متخلف دانسته‌اند، اما برای شخصیت حقوقی هم باقتضای وضعی که داشته در صورت تخلف از وظائف مقرر تدابیری اتخاذ کرده اند که می‌توان آنها را تعبیر به مجازات کرد. مثل اینکه در صورت ناکارائی هیئت دولت آن را ساقط می‌کنند یا شرکت را منحل می‌نمایند، در جالی که در مآخذ دینی نه حقی برای شخصیت حقوقی مشاهده می‌شود و نه تکلیف و یا مجازات یا پاداشی.

در مقابل جامعه اسلامی هم بعنوان جامعه و صرف نظر از اشخاص حقیقی دارای تکلیف و حقوق نمی‌باشد.

شاید بنظر برسد که می‌توان مسئولیت اجرای پاره‌ای از احکام دینی را که مخاطب آن جمع مسلمانان است و به جای جمع حاکم تصمیم می‌گیرد، متوجه شخصیت حقوقی یعنی جامعه دانست.

بعنوان مثال وقتی خطاب به مسلمانان شده که «دست دزد را باید قطع کنید» و این کار عملاً و عادتاً نمی‌تواند بعهده فرد مسلمانان باشد و این حاکم یا قاضی اسلامی است که چنین حکمی را اجرا می‌نماید، بدین لحاظ می‌توان گفت: «حکومت» به نمایندگی از سوی جامعه دارای تکلیف است، تکلیفی که در واقع مخصوص «جامعه» بعنوان یک شخصیت حقوقی است.

ولی نکته قابل تأمل این است که چنین خطباتی در بقیه احکام، مانند پیاداشتن نماز و اداء زکات، هم وارد شده و برداشت همه مسلمانان از این گونه خطابات تکلیف شخصی افراد طبیعی بوده است نه تکلیف شخصیت حقوقی و لذا در خصوص مثال بالا و نظایر آن باید گفت نوع اجرای این حکم اقتضا می‌کرده مردم مسلمان شخصی را بعنوان حاکم برگزینند و کار را بعهده وی واگذارند نه آنکه خطاب از ابتدا متوجه جامعه یا حاکم باشد.

۱-۴. خانواده:

«خانواده» همانند «جامعه» و «حکومت» شاید بنظر برسد که در فقه دارای شخصیت حقوقی

باشد؟

در این خصوص باید گفت که گرچه بلحاظ اخلاقی خانواده در عرف اسلامی و از دیدگاه پیامبران و امامان علیهم صلوه الله جایگاه ویژه دارد و در قرآن مجید هم تحت عنوان «اهل بیت» (سوره الاحزاب، آیه ۳۳) و «اهل» (سوره هود، آیات ۴۷ و ۴۸) از آن یاد شده و جامعه اسلامی هم برابر موازین اخلاقی خانواده را در جایگاه ویژه قرار داده، اما در فقه و احکام فرعی نه «شخصیت حقوقی» آن تعریف شده و نه برای آن حق و تکلیفی مقرر گشته است و بهمین جهت آنچه مربوط به زن و شوهر و فرزند و پدر و مادر است همه و همه تکالیف و حقوق شخصی آنان است و این افراد که تشکیل دهنده یک خانواده‌اند بعنوان یک مجموعه دارای حق و تکلیف نمی‌باشند و در نتیجه خانواده دارای حقوق تضمین شده‌ای نیست. موضوع ولایت، حضانت و قیمومیت که در خانواده کاربرد دارد، متوجه اشخاص حقیقی است نه شخصیت حقوقی، همچنین قبح از هم پاشیدن خانواده هم که عمدتاً وسیله طلاق صورت می‌گیرد، مربوط به شخص اقدام کننده است.

۱-۵. شرکتها:

مقوله دیگری که بنظر می‌رسد شاید از مصادیق «شخصیت حقوقی» مصطلح محسوب شود، عناوین فقهی بعضی از عقود است که موجب اشتراک مال یا منافع اشخاص می‌گردد مانند شرکت، مضاربه، مساقات و مزارعه که در فقه مطرح و مورد بحث است.

در این مورد هم باید توجه داشت که گرچه فقها به تفصیل در این گونه موارد بحث کرده‌اند اما همه احکامی که مقرر داشته‌اند متوجه اشخاص حقیقی است و هرگز برای عناوین یاد شده «شخصیت حقوقی» قائل نشده‌اند.

مقایسه عنوان شرکت که در فقه مطرح است و در حقوق موضوعه از آن به «شرکت مدنی» تعبیر می‌شود با «شرکت» که در قانون تجارت مطرح است تفاوت نگرش فقها را به مقوله شرکت با نگرش حقوقدانان به خوبی روشن می‌کند.

فقها اصل شرکت را یک عقد جایز و هر یک از شرکاء را مسئول و مستحق سهم الشرکه خود می‌دانند در حالی که در قانون تجارت مثلاً شرکت تضامنی نوعی الزام برای صاحبان نسبت به سرمایه خود و سرمایه دیگران ایجاد می‌کند و مسئولیت ایشان تضامنی است نه شخصی، بدین معنا

که اگر دارائی شرکت برای تأدیه تمام قروض کافی نباشد هر یک از شرکاء مسئول پرداخت تمام قروض شرکت است.

برای روشن شدن بیشتر موضوع متذکر می شود در قانون مدنی ایران که به استناد احکام شرع تنظیم شده مسئولیت تضامنی برسمیت شناخته نشده و در مواد مربوط آمده است:

ماده ۶۹۸ «بعد از این که ضمان بطور صحیح واقع شد ذمه مضمون عنه بری و ذمه ضامن بمضمون له مشغول می شود».

ماده ۶۹۹ «تعلیق در ضمان، مثل اینکه قید کنند که اگر مدیون ندارد من ضامنم باطل است ولی التزام به تأدیه ممکن است معلق باشد»

این دو ماده بخوبی می رساند که تضامن در قانون مدنی رسمیت ندارد در حالی که یکی از خصوصیات شرکت تضامنی همین امر است.

۲. اثبات فرضیه:

با عنایت بدانچه مطرح شد از سه فرضیه‌ای که در پاسخ سؤال اصلی مطرح شد، باید فرضیه دوم را برگزید و بر آن شد که در تشریح اسلامی صاحبان حق و تکلیف اشخاصی حقیقی هستند نه شخصیت حقوقی و احکام تکلیفی و تبع آن احکام وضعی (در این که شارع احکام تکلیفی و احکام وضعی را بصورت جدا تشریح کرده و یا اینکه احکام وضعی ناشی و تابع احکام تکلیفی است بین علما اختلاف است، گروهی از فقها و از آن جمله مرحوم شیخ انصاری (ره) نظر دوم را برگزیده‌اند و نویسنده هم از ایشان تبعیت کرده است. برای آگاهی از نظر مرحوم شیخ انصاری رجوع شود به اوائل بحث خیرات از کتاب مکاسب) متوجه شخص حقیقی است.

بنابراین نمی توان گفت فلان عمل برای فلان شرکت حلال است یا حرام.

فرضا اگر یک شرکت دامداری که گوسفند یا گاو پرورش می دهد مجموع گوسفند یا گاوهایش به حد نصاب زکات برسد آیا می توان چنین شرکتی را ملزم به پرداخت زکات کرد؟ ظاهراً چنین الزامی برای «شرکت بعنوان یک شخصیت حقوقی مبنای فقهی ندارد، چه آنچه در قرآن و بدنبال آن در فقه در خصوص زکات مطرح است ناظر به فردی است که گوسفندا یا گاوها و یا شترانش به حد نصاب زکات برسند در حالی که در حقوق موضوعه همچنان که اشخاص حقیقی می بایست مالیات پرداخت کنند شرکتها هم باید مالیات بدهند اگر چه دارائی هر یک از سهامداران بتنهائی در حدی نباشد که مالیات به آن تعلق گیرد.

حال اگر همین شرکت بخواهد وامی به شرکت دیگر بدهد علی القاعده نباید عمل او حرام باشد، زیرا همچنانکه وجوب اداء زکات مخصوص فرد حقیقی است حرمت ربا هم متوجه چنین شخصی است چه خطاب در تمام موارد یکسان است.

چنین نتیجه گیری ممکن است این اشکال را به ذهن تداعی کند که فروش شراب و قمار بازی و کلیه مکاسب محرّمه برای شخصیت‌های حقوقی بلا مانع خواهد بود و مردم می‌توانند پاره ای از کارهایی که حرام است را در قالب شخصیت حقوقی انجام دهند.

در جواب این اشکال باید گفت، صرف نظر از این که نباید از چنین رویدادی وحشت کرد و آن را منافی با شرع دانست، چنانکه اکثر فقها راههای فرار از ربا را تجویز کرده‌اند ولو آنکه نتیجه این راه‌ها همان نتیجه ای باشد که از معامله ربوی بوجود می‌آید، ناروا بودن خرید و فروش شراب مثلاً بدلیل آنست که برای مسلمان ملکیت ندارد و نمی‌تواند سرمایه یا محور معامله شرکت قرار گیرد.

همچنین بعضی از افعال اگرچه برای اشخاص حقیقی موضوعیت دارد مانند شرب خمر یا قتل نفس که در سلسله احکام تکلیفی جزء محرّمات محسوب می‌شوند، برای اشخاص حقوقی نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد چنانکه در طرف مقابل حرمت یعنی وجوب هم پاره‌ای از احکام اصلاً برای اشخاص حقوقی موضوعیت پیدا نمی‌کنند مانند حج یا جهاد.

اکنون نوبت آنست که بررسی شود چه موضوعاتی می‌تواند در محدوده فرضیه بالا مورد بحث قرار گیرد؟

موضوعات بسیاری هم اکنون در جامعه مطرح است که در قالب فرضیه بالا می‌گنجد و از این پس هم موضوعاتی از این قبیل پدید خواهد آمد.

عجالتاً در این نوشتار دو موضوع بررسی خواهد شد.

۳. حکم ربای اشخاص حقوقی:

۳-۱. ضروری بودن حرمت ربا

بی شک ربا در اسلام تحریم شده و این تحریم ضرورت دینی است همانند وجوب نماز و زکات و هرگز نمی‌توان گفت تحریم آن منوط به زمان خاصی است و در زمانهای دیگر با ابزار

«اجتهاد» مثلاً قابل تحلیل باشد. اگرچه بعضی از فقها اجازه داده اند معامله ای که در حقیقت ربوی است و نتیجه آن همان چیزی است که از ربا حاصل می شود با تغییر عنوان انجام داد.

در جواهر الکلام آمده است: «و کیف کان فقد عرفت مشروعیه الاحتیال فی التخلّص من الرّبا نصّاً و فتواً اذ هو فرار من الباطل الی الحق» (شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ناشر: کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲۳، ص ۳۹۶).

بنابر نظر مزبور می توان با حيله از ربا خلاص شد و حيله بدین معنا است که معامله ای که روح آن ربوی است در قالب یکی از عقود جایز شرعی انجام داد. از عبارت بالا می توان یک قاعده کلی را استفاده کرد و آن این که همواره می توان با حيله از باطل به حق رو آورد.

۲-۳. انجام احکام تکلیفی و وظیفه اشخاص حقیقی است.

ترک محرمات و اداء واجبات از وظائف اشخاص طبیعی است که دارای شرایط تکلیف باشند و اشخاصی که تکلیف ندارند اگرچه از حقوق برخوردارند اما موظف به انجام واجبات و ترک محرمات نیستند و لذا می توان گفت اشخاص حقوقی عموماً اگرچه بنابر قرار و پیمان عقلاً دارای حقوق (اعلیت نتم) می باشند اما دارای تکالیف، آن هم از نوع شرعی، نخواهند بود.

۳-۳. موقعیت بانک و دولت

بانک و مؤسسه مالی و دولت که شخصیت حقوقی می باشند نمی توانند مورد خطاب شارع (که بیان کننده احکام تکلیفی است) قرار گیرند بخصوص چنانکه پیش از این گفته شد چنین مؤسساتی و نظایر آن در زمان نزول وحی وجود نداشته است و همه موضوعات جدیدی هستند که اگر بفرض حکم مقرر برای آنها از لحاظ حرمت شک حاصل شود بنابر مشرب اصولیان اصل برائت حکم به روا بودن و عدم وجود حکم می نماید.

بخصوص این نکته را باید در نظر داشت که ضرورت اقتصادی تولید و مبنای علمی و عقلی جامعه عقلاً وجود بانک و دادن وام را از سوی مؤسسات مالی و دولت لازم می داند و شارع هم خود عاقل ترین عقلاً است با چنین حکمی باید همراه باشد و آن را تأیید نماید.

در کتاب مسئله ربای مرحوم شهید مطهری ذیل روایتی که حاکی از تعویض یک حله با پنج حله بوسیله حضرت امیر علیه السلام است آمده «در این جا چون اخذ ربا برای بیت المال بوده و

آن راجع به جمیع مسلمین است می تواند صحیح باشد و شاید بتوان همین روایت را دلیل دانست بر جواز ربا برای حکومت»

۴. جایگاه اشخاص حقوقی در جرایم

۴-۱. شکایت کیفری اشخاص حقوقی

شنیده می شود که شکایاتی در محاکم مطرح می شود که شاکی نهاد یا اداره یا ارگان خاصی است و معمولاً این نوع شکایت با عنوان توهین به چنان مقام یا ارگانی پذیرفته شده و مورد رسیدگی قرار می گیرد.

با این فرض که اداره، نهاد، ارگان و نظایر آن صرف نظر از اداره کنندگان آن که هرگز ثابت نیستند و منافی در آن ندارند، دارای تکلیف نمی باشند، چون یک شخص حقوقی هستند و «شخص حقوقی می تواند دارای کلیه حقوق و تکالیفی شود که قانون برای افراد قائل است مگر حقوق ووظایفی که بالطبع فقط انسان ممکن است دارا باشد مانند حقوق و وظائف ابوت و امثال ذالک» (دکتر حسن ستوده، حقوق تجارت، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ج یک، ص ۱۴۸).

به لحاظ تعریفی که از شخصیت حقوقی آورده شد و آنچه پیش از این در مورد عدم توجه تکالیف از سوی شارع به شخصیت حقوقی به تفصیل ذکر گشت مشکل بتوان عنوان «توهین» را برای شخصیت های حقوقی مفروض قانون گذار در قوانین جزائی دانست و این امر به دو جهت قابل اثبات است.

۴-۲. توجه جرم و مجازات به اشخاص حقیقی در قانون مجازات عمومی

مواد قانون مجازات عمومی چنان تنظیم شده که در همه جا فرض بر آن بوده که شخص طبیعی مرتکب مجازات می شده یا جرمی بر وی واقع می گشته نه شخص حقوقی و اگر در مواردی مانند جرائم ضد امنیت داخلی، اهانت به مقدسات مذهبی هم مطرح شده، بدلیل آن بوده که روح جرم و مجازات ایجاب می کرده اشخاص حقیقی فاعل آن باشند و لذا جداگانه از آنها نام برده شده است و گرنه بقیه امور و مجازاتها و جرائم همه با فرض عاملیت و متضرر شدن افراد مطرح شده مانند تمام آنچه در کتابهای دوم (حدود) و سوم (قصاص) و چهارم (دیات) و بیشتر مباحث کتاب پنجم که ناظر و مربوط به اشخاص حقیقی است. مثلاً در باب افتراء و توهین و هتک حرمت آمده است.

ماده ۶۹۸ ق.م که موضوع اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی را مورد توجه قرار داده حاکی از آن است که قانونگذار به شخصیت حقوقی هم در جرائم توجه داشته و لذا در مسئله اضرار (صرف نظر از آنکه ضرر محقق شود یا نه) بر خلاف ماده پیشین، از شخص حقیقی و یا حقوقی نام برده و روشن است که شخص حقوقی امکان ضرر یافتن از راه اتهامات را دارد.

۳-۴. عدم مطرح شدن شخص حقوقی در مجازاتهای اسلامی:

مجازاتهای دینی که شامل حدود و تعزیرات است همه و همه بصراحت کتب فقهی متوجه اشخاص حقیقی است و هرگز از شخص حقوقی با مقام دینی در آنها نامی بمیان نیامده است. حتی در مورد «سب نبی» که در فقه شیعه شامل سب معصومان علیهم السلام هم می شود شخص معصوم آن هم بنام مطرح شده و فقها می فرمایند: «هرکس رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان علیهم السلام را دشنام دهد خون او هدر است و روا است بر کسی که آن دشنام را بشنود کشتن و در صورتی که ترس بر جان خویش یا مؤمنان دیگر یا ترس بر مال خود نداشته باشد اما اگر خوف بر جان خود یا یکی از مؤمنان داشته باشد خواه ضرر متصور در همان زمان باشد یا بعداً به هیچ وجه روا نیست دست بدین کار زند».

عبارت بالا که از ابن ادریس نقل شد تقریباً مشابه عبارات دیگر فقهاست و در این عبارت فقیه یاد شده دشنام به یکی از معصومان را موجب هدر بودن خون دشنام دهنده دانسته نه توهین به «مقام رسالت یا امامت» در حالی که همین فقیه به مسئله امامت در مذهب شیعه اهمیت ویژه می دهد به طوریکه انکار امامت را در حد کفر تلقی می نماید با وجود این هرگز انکار یک امر درون دینی بمعنی امامت را موجب حتی تعزیر هم ندانسته است.

با این توضیح می توان گفت بطور کل در مجازات های شرعی «شخصیت حقوقی نه در ارتکاب جرم مطرح می باشد و نه در توجه جرم به آن و از این رو است که نویسنده پاره ای از مواد قانون مجازات اسلامی را بلحاظ شرعی قابل تأمل و تجدید نظر می داند.

۵. نتیجه کلی:

از مجموع مباحث پیشین می توان حداقل این نتیجه را گرفت که پاره ای از حقوق و تکالیف که در شرع مطرح است متوجه اشخاص حقوقی مانند شرکت ها، مؤسسات، نهادها، ارگان ها و امثال آن نیست و این عدم دست دولتمردان را در فعالیت های تجاری، بخصوص مسئله ربا، که هم اکنون

با حیل شرعیه معاملاتی از این نوع را انجام می‌دهند، باز نخواهد کرد. در همین راستا شاید بتوان شکل شرکت‌هایی که صرفاً جنبه خدماتی دارند و بلحاظ فقهی از مصادیق «شرکت اعمال» محسوب می‌شوند و چنین شرکتی باطل است را حل کرد.

همچنین وام گرفتن از صندوق بین المللی پول و یا بانک جهانی که مستلزم پرداخت بهره است و ظاهراً از مقوله ربا محسوب می‌شود را روا دانست.

مسائل دیگری را هم می‌توان تحت عنوان مزبور چنانکه بیشتر بدان اشارت رفت، به بحث گذاشت که در مجال این مقال نیست.

منابع:

۱. قرآن مجید.
۲. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، تألیف محمد بن منصور الحلی (ابن ادریس)، ناشر جامعه مدرسین قم.
۳. بازتاب‌اندیشه در مطبوعات و اینترنت، ناشر مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، قم، شماره ۴۷، اسفند ۱۳۸۲.
۴. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تألیف شیخ محمد حسن نجفی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۸.
۵. حقوق تجارت تألیف دکتر حسن ستوده تهرانی، ناشر نشر دادگستر، تهران، ۱۳۷۵.
۶. حقوق مدنی تألیف دکتر سید حسن امامی، ناشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۴.
۷. شرایع الاسلام، تألیف جعفر بن حسن (محقق حلی)، ناشر دانشکده فقه نجف، ۱۳۸۹ هـ.ق.
۸. قانون تجارت.
۹. قانون مدنی.
۱۰. قوانین المحکمه، تألیف مرحوم میرازی قمی.
۱۱. کفایه الاصول، تألیف مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی.
۱۲. کلیات فلسفه، تألیف ریچارد پایکین، وه آروم استرول، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹.
۱۳. مسئله ربا، تألیف استاد شهید مرتضی مطهری، ناشر انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۱۴. مقدمه علم حقوق، تألیف محمد جعفر جعفری لنگرودی، ناشر گنج دانش، تهران، ۱۳۶۲.
۱۵. مکاسب، تألیف مرحوم شیخ اعظم انصاری.